

احتشام السلطنه، چهره‌ای در خشان و کم مانند در تاریخ مشروطیت

بی‌گمان یکی از بهترین منابع برای شناخت زمینه و انگیزه‌های جنبش مشروطه‌خواهی در ایران و چگونگی پاگرفتن و پیروزی انقلاب مشروطیت، یادداشت‌های سیاسی محمودخان علامیر احتشام السلطنه است که به کوشش شادروان سیدمحمد مهدی موسوی در کتابی باعنوان *خاطرات احتشام السلطنه* (تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۶۷) گردآوری شده است.

پیش از پرداختن به این یادداشت‌ها، نخست نگاهی به داوری استاد دکتر فریدون آدمیت درباره این شخصیت میهن دوست، فرهیخته، شجاع، درستکار و راست گفتار می‌افکنیم و سپس فشرده‌ای از آنچه بر پایه آنه مأخذ تاریخی، زیرعنوان «احتشام السلطنه به روایت تاریخ» در پیشانی کتاب یاد شده آمده است، به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسد.

● دکتر فریدون آدمیت :

ارزنده‌ترین و عمیق‌ترین خاطرات سیاسی که از این دوره به دست ما رسیده از محمودخان علامیر احتشام السلطنه دومین رئیس مجلس شورای ملی است. ارزنده‌ترین است به سبب محتوای آن که منبع اخبار بسیط است، عمیق‌ترین است از نظر تفکر اجتماعی و سیاسی. آن انتقادنامه بسیار مهمی است بر نظام سیاسی ایران در دوران قاجار به قلم یکی از کارگزاران دولت که خود با دستگاه سلطنت بستگی داشت. احتشام السلطنه رئیس کاردان مجلس و برجسته‌ترین دولتمدار عصر حکومت ملی در مقابله با تعرض سلطنت بود. . . .

با استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس، محمودخان احتشام السلطنه به جای او برگزیده شد. او یکی از سه رئیس برجسته و کاردانی است که در سیر تاریخ مجلس ملی ما تأثیر مثبت و مهم و یا بسیار مهم گذارند. دو تن دیگر، یکی همان صنیع الدوله اولین رئیس مجلس بود که پایه نظم پارلمانی را ریخت، و دیگری مؤتمن الملک آخرین رئیس مجلس پیش از تغییر سلطنت و آغاز دیکتاتوری سیاسی بود. در مطالعه تطبیقی کارنامه ریاست، احتشام السلطنه بدون تردید در خشان تراز دیگران است. از آن سه تن بگذریم، سایر کسانی که آن مقام را در تاریخ پارلمان ما احراز کردند یا مردمان متوسط معمولی بودند یا حقیر و بیمقدار و ابزار حکومت دیکتاتوری.

احتشام السلطنه هفت ماهی ریاست مجلس را به عهده داشت، از اول شعبان ۱۳۲۵ تا بیست و پنجم صفر ۱۳۲۶. در این دوره مجلس به کامیابی‌های خیره‌کننده‌ای دست یافت، در عین آنکه ناکامی‌هایی هم داشت. مجلس کودتای اول را در هم شکست و به اعتلای قدرت سیاسی‌اش رسید؛ نظام پارلمانی ترقی شگرف کرد به حدی که اعجاب ناظران را برانگیخت؛ تدوین متمم قانون اساسی (که مبتکر و متفکر اصلی‌اش سعدالدوله بود) به رغم همه مخالفت‌های ارتجاعی، انجام گرفت و به امضار رسید؛ کاری که ساده و آسان نگذشت.

کارنامه سیاسی آن دوره هفت ماهه مجلس اول در قیاس سه ماهه آخر عمر مجلس که به انحلال آن انجامید، باز نمای تأثیر شخصیت فردی در جریان حوادث و سیاست زمانه است، بدون اینکه دیگر عوامل مؤثر نادیده گرفته شوند. سابقه آزادیخواهی احتشام السلطنه پشتوانه دوران خدمت پارلمانی‌اش بود. به یاد بیاوریم که پیش از تشکل حرکت مشروطه‌خواهی و صدور فرمان مشروطیت، در جلسه فوق‌العاده در بار که به دستور مظفرالدین شاه مسأله بحران سیاسی مورد گفتگو قرار گرفت، احتشام السلطنه موضوع تأسیس «پارلمان ملی»، قانون «کنستی توسیون» و

نقشه اصلاحات عمومی را مطرح کرد - تدابیری که برای «نجات مملکت از خطری که هستی آنرا تهدید می کند» ضرورت دارد. و همانجا اعلام کرد که «پادشاه هم باید از رأی مجلس ملی متابعت فرمایند». به گواهی کاردار انگلیس: او بر سر این مسائل که «هرگز چنین آشکارا نشده بود» با معتقدان سلطنت مطلقه در افتاد، و افکار عمومی را در جهت حکومت ملی برانگیخت

به انصاف باید گفت در میان اهل دولت، قدرت نفسانی و استقلال رأی احتشام السلطنه را سراغ نداریم و هیچکدام از نمایندگان مجلس به اطلاق از چنان پشتوانه سیاسی برخوردار نبود

. . . . اسپرینگ ریس در آغاز کار او می نویسد: «بدون تردید او مرد دلیر و صاحب عزمی است؛ رهبری اش در مجلس عامل مهمی در اوضاع فعلی خواهد بود و به کارایی پارلمان خیلی خدمت خواهد کرد». پس از او، چارلز مارلینگ (کاردار) ضمن مروری بر کارنامه پارلمانی احتشام السلطنه نوشت: «پشتیبانی جدی او از اصول مشروطگی، خیلی زود حمایت ملی را به خود جلب کرد». او، وی را به «کارا کتر استوار» و درستی می ستاید، خصلتی که «در ایران بینهایت نادر است». مارلینگ همانجا در اشاره به شکست کودتای دسامبر (ذیقعه ۱۳۲۵) و پیروزی مجلس می افزاید: «در میان همه شخصیت هایی که در حوادث اخیر نقش داشتند، احتشام السلطنه حد عالی خصائل دولتمداری را بروز داد». در سنجش کلی مارلینگ: در حال حاضر رئیس مجلس «مقتدرترین شخصیت سیاسی» ایران است، و حال آنکه رئیس الوزرا ناصر الملک «نمونه جبن و دودلی» است. ترقی آداب پارلمانی در دوره ریاست احتشام السلطنه مبحث دیگری است. والتر اسمارت که در جلسه های مجلس حاضر می شد، در گزارش خود درباره بر خورد عقاید و تحول پارلمانی می نویسد: نحوه مباحثات مجلس حالا خیلی ترقی کرده و «از نظر گاه نظم پارلمانی، مجلس ایران از اکثر پارلمان های اروپا برتر است، و از این نظر با مادر پارلمان های جهان در خور قیاس می باشد».

. . . نکته جویبی یکی از ناظران درست است که تا احتشام السلطنه رهبری مجلس را داشت، او جلو هر انحراف غیر قانونی را می گرفت - «ولی اکنون که او رفته است، در باران کمتر از مجلس و مجلسیان ملاحظه دارند و ملاحظه ندارند که از حدود قانون خارج شده به هر صورت بتوانند اقدام نمایند»

نخستین ندای اعتراض بر کودتای شاه از جانب رئیس سابق مجلس احتشام السلطنه برخاست که اکنون سفیر ایران در برلن بود. او سه روز پس از کودتا به مصاحبه مطبوعاتی نشست. سخنان او مانند همیشه صریح و قوی و باز نمای شخصیت توانا و صاحب استقلال رأی او است. این جور کارها از ارکان دولت که معمولاً مردمان سست عنصری بودند، خلاف رفتار متعارف است. اهمیت مصاحبه احتشام السلطنه نه تنها به سبب مقام رسمی فعلی اش بود، بلکه به دلیل مقام پارلمانی سابق او و مضامین پیام او است.

هر کس از توانایی فکری برخوردار باشد که در آن معانی بیندیشد و در سیر تاریخ مجلس ما و فراز و نشیب آن نظری بیفکند، جایگاه ستوده احتشام السلطنه را تمیز می دهد؛ و اگر هم تمیز نداد این مسأله خود او و نشانه ناهمی او است. پایه تفکر سیاسی آن مرد را که در مقام دولتمدار و رهبر مجلس، تحسین ناظران را بدان حد برانگیخت باید بهتر بشناسیم.

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم، تهران، انتشارات روشنگران



● احمد کسروی:

در این هنگام مظفر الدینشاه در باغشاه می نشست. عین الدوله روز سه شنبه دهم اردی بهشت نشست در آنجا بر پا کرد، و از وزیران درباره عدالتخانه و بکار بستن دستخط شاه سکالش خواست. چنانکه گفتیم عین الدوله هیچگاه نمیخواست گردن بدرخواستهای کوشندگان بگذارد. گذشته از آنکه نمیخواست رشته فرمانروایی خود کامانه را از دست دهد، چون خود مرد کم دانشی میبود، از قانون و مجلس و اینگونه اندیشه ها میرمید، و آنها را دشمن میداشت. این بود پافشاری در نپذیرفتن درخواستها میکرد. چیزیکه هست نمیخواست همه گناه بگردن او باشد و میخواست کسانی را نیز همباز گرداند. این نشست برای آن بود و از پیش به برخی وزیران سفارشها شده بود.

عین الدوله سخن را چنین آغاز کرد: «همه میدانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط عدالتخانه را بیرون داده. من اگر چه دستور داده‌ام نظامنامه آن را نوشته‌اند و اینک بیابان میرسانند، ولی خود ایستادگی نشان داده‌ام، و کنون چون ملایان دست برنمیدارند و شبنامه‌ها مینویسند، شما ببینید آیا بهتر است که دستخط را بکار بندیم، یا ملایان را نومید گردانیم و با نیروی دولتی پاسخ دهیم؟...»

باشندگان همه خاموش ماندند. دوباره گفتگو را بمیان آورده پرسید.

احتشام السلطنه پاسخ داد: «بهتر است دستخط را روان گردانید. زیرا اگر روان نگردانید دولت را بنزد مردم ارجی نماند. از آنسوی بنیاد عدالتخانه زبانی بدولت نخواهد داشت».

امیر بهادر جنگ (وزیر دربار) گفت: «چنین نیست. برای دولت آن بهتر است که دستخط بکار بسته نشود. چه اگر عدالتخانه برپا گردد باید پسر پادشاه با پسر یک میوه‌فروش یکسان گردد. آنگاه هیچ حکمرانی نتواند «دخل» کند و راه «دخل» بسته شود».

احتشام السلطنه گفت: «جناب وزیر دربار، دیگر بس است، «دخل» تا کی؟! ستم تا چند؟! تا چه اندازه مردم را خوار و نادار می‌خواهید؟! اندکی هم دلتان بحال توده سوزد. بیش از این مردم را از دولت رنجیده نگردانید، علماء را دشمن شاه نسازید».

حاجب الدوله بسخن در آمده گفت: «اگر عدالتخانه برپا شود دولت نابود خواهد شد».

ناصر الملک وزیر اروپا دیده مالیه گفت: «آری چنین است. هنوز در ایران هنگام برپا کردن مجلس نرسیده. عدالتخانه را با این دولت سازش نخواهد بود».

امیر بهادر دوباره بسخن در آمده گفت: «جناب احتشام السلطنه شما که از قاجاریان میباشید نباید خرسندی دهید که پادشاهی از این خاندان بیرون رود».

احتشام السلطنه پاسخ داد: «پیشرفت دولت و فزونی نیروی او در همراهی و همدستی با توده است. امروز دولت را خوشبختی رو داده که توده خود در بند نیکبها گردیده. ارج این را بدانید، و با توده دست بهم داده و ببدبها چاره کنید، و دولت را دارای آبرو گردانید، قانونی بگزارید که همه پیروی کنند. دیگر ستمگری بس است، شاه را بدنام نکنید، دولت را رسوا نسازید».

امیر بهادر رو بعین الدوله گردانیده چنین گفت: «احتشام السلطنه می‌خواهد توانایی شاه را از میان برد».

احتشام السلطنه گفت: «من آرزو مند پادشاه و «ولی النعمه» خود را، مانند امپراطور آلمان و انگلیس توانا بینم، لیکن شما می‌خواهید او را همچون خدیو مصر و امیر افغانستان گردانید».

تاریخ مشروطه ایران، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم (صص ۸۰-۷۹)



● غلامحسین افضل الملک :

میرزا محمودخان احتشام السلطنه، امیر تومان، پسر مرحوم علاءالدوله امیر نظام قاجار، که تاکنون به خدمات مهمه‌ی وزارت جلیله‌ی خارجه مأمور بودند، این اوقات به حکومت مملکت کردستان منصوب و روانه شدند. این آزاد مرد، از سایر فرزندان مرحوم علاءالدوله امیر نظام قاجار کم سن تر است. لکن، در روزگار طوری سلوک نموده و طرزى درستی به خرج داده و به قسمی بی طمع در مال مردم بوده، و نهجی هواخواه دولت و ملت ایران شده است و مؤسس ایجاد مدارس تربیت و تأدیپ ایرانیان گشته است، که هزار تمجید دارد. این جوانمرد، محض ترقی ملت و پیشرفت کار دولت، دانست که جز به علم و وفور دانشمندان، کار دولت ترقی نخواهد کرد؛ لهذا، به تأسیس مدارس و تربیت اطفال پرداخت. و کار به جایی کشید، که حضوراً مدعی وزرای بزرگ شد و گفت: «در هر سال که به اسامی مختلفه مال از دولت می‌گیرید، صرف این کار کنید که دولت و ملت بلندنام شود.» وزیر بزرگی از سخن او رنجید و بر وخامت و شامت کار خود ترسید. پیشدستی‌ها کرده و عنواناتی به میان آورد، که نزدیک بود احتشام السلطنه مقصر دولت شود. ولی، چون او با عفت و پاکدامن و حق پرست بود، ابداً مغضوب نگشت و به ایالت کردستان منصوب شد... او در خط درستی و راستی و ترویج

علم و تربیت اطفال است و در این شهر شهرت‌های خوب دارد.
افضل التواریخ، نشر تاریخ ایران. کتاب ششم، صص ۷-۲۹۶

● ناظم الاسلام کرمانی :

احتشام السلطنه از رجال متدین و متمول بود و هیچ وقت ملاحظه از کسی نداشت و غرض نوعی را مقدم بر غرض شخصی می‌داشت.
تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام سعیدی سیرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، جلد دوم، ص ۱۴۵

● ادوارد براون :

شاه، عضدالملک رئیس ایل قاجار را بمجلس فرستاده، درخواست نمود که موقتاً مجلس از تشکیل باز ایستاده، اعاده نظم را بشاه واگذارند. نماینده او با حالت عصبانی و توفانی مجلس روبرو و پذیرفته شد. احتشام السلطنه شیردل، سخن او را از میان بریده گفت: «بنا نبود چنین سخنی را بزبان رانید، ما در اینجا برای بررسی اینگونه جریانات نشستیم، آنچه ما می‌پرسیم این است: تکلیف ما نسبت بکسیکه با بهترین اصولی بکلام الله مجید سوگند یاد کرده و پیمان خود را شکسته چیست؟» عضدالملک که بی‌اندازه ناراحت شده هاج و واج گردیده بود، به احتشام السلطنه یادآور شد که او نیز از قاجار است و باید آنچه را مدیون به ایل است بخاطر آورد. سپس شاه درخواست‌های خود را تعدیل کرده تنها تبعید چند نفر از نمایندگان (نقی‌زاده، مستشارالدوله، سید نصرالله) و از واعظان بزرگ (حاجی ملک‌المتکلمین و سید جمال) را تقاضا نمود. ولی بزودی بکلی از میدان در رفت، چه همینکه اخبار پایالات رسید تبریز، قزوین، مشهد، اصفهان و کرمان، تلگرام بمجلس کرده پایداری خود را نسبت بامر اجتماعی خاطر نشان ساختند.
انقلاب ایران، ترجمه و حواشی به قلم احمدپژوه، کانون معرفت، صص ۸-۱۶۷

گزیده‌هایی از خاطرات احتشام السلطنه

شرکت در فعالیتهای مشروطه خواهی

ورهبری نهضت ملی

مفاسد دولت و دربار و ردائل درباریان و دولتیان و احوال شخصی رئیس اوباش (یعنی شاه!) سخن گفتم و توسط او از حوادث ایران و دارالخلافه و اقداماتی که برای بیدار و آگاه ساختن طبقات مختلف مردم بعمل آورده بودند گفتگو کرده و آگاه شدم....

عده‌ای از رجال و صاحبان القاب و شاهزادگان که بیکار بودند و یا کسی آنها را بیبازی نمیگرفت از هر قماش و طبقه از عالی تادانی و مخصوصاً آن دسته که با ورود آذربایجانیها و همراهان و اطرافیان بیشمار مظفرالدینشاه و اشغال جمیع مقامات مملکتی بیکار شده و از اوضاع دل تنگی داشتند کم و

اول دفعه که نیت قلبی خود را با کسی اظهار کردم بشخص حاج میرزایحیی دولت‌آبادی بود که در ملاقات با او در منزلش در ده‌های هفت ساله مفارقت و از آنروزها که وقایع انجمن معارف و مدارس پیش آمد و مرا از وزارت خارجه به ابالت کردستان فرستادند و پس از دو سال بوزیرمختاری آلمان روانه کردند و پنج سال در آنجا محترمانه تبعید بودم برای او شرح دادم و از اوضاع دنیا و

سرپرشوری داشت و مایل باین اقدامات بود و با صداقت کار میکرد.

تهیه و تنظیم نظامنامه تشکیل عدالتخانه:

بنده، روزها دربخانه، ساکت و صامت حاضر میشدم. يك شب امریه رسید که فردا صبح در قصر فرح آباد حاضر شوم. چون در ساعت مقرر به قصر فرح آباد رسیدم جماعت زیادی مثل بنده احضار شده بودند که شاه همه را با هم بحضور پذیرفت و من دنبال سایرین راه افتادم و پشت سر آنها ایستادم.

شاه بیاناتی مفصل در لزوم دادخواهی و رسیدگی صحیح به تظلمات مردم ستمدیده و حقوقداری در حقوق افراد نسبت بیکدیگر و اجزاء دولت و حکام و فرمانروایان ایراد فرمود و نتیجه گرفت که برای نیل باین هدف احتیاج بداشتن عدلیه مبری و مقید بقوانین صحیح داریم و سپس امر فرمود کمیسیونی مرکب از چند نفر همه روزه در منزل نظام الملك وزیر عدلیه حاضر و اصلاحاتی در کار عدلیه بنمایند و قوانین و مقررات لازم را چنانکه در ممالک فرنگ معمول است تهیه و برای تصویب، پیشنهاد نمایند...

بالجمله صورت مجلس هائی تهیه گردید و قواعد و نظامات و قوانین لازم برای تشکیل عدلیه صحیح که قدرت

○ عدهای از رجال و صاحبان القاب و

شاهزادگان که بیکار بودند و یا کسی آنها را بیازی نمیگرفت از هر قماش و طبقه از عالی تا دانی و مخصوصاً آن دسته که با ورود آذربایجانیها و همراهان و اطرافیان بیشمار مظفردالدینشاه و اشغال جمیع مقامات مملکتی بیکار شده و از اوضاع دل تنگی داشتند کم و بیش بصف اصلاح طلبان و ترقی خواهان پیوستند که در آن ایام تمام توقعاتشان در تشکیل عدلیه که بعداً نام «عدالتخانه» بر آن نهادند خلاصه میشد.

بیش بصف اصلاح طلبان و ترقی خواهان پیوستند که در آن ایام تمام توقعاتشان در تشکیل عدلیه که بعداً نام «عدالتخانه» بر آن نهادند خلاصه میشد.

مجامع و جلسات و مهمانیها دائر میشد و افراد مذکور گروه گروه در آن جلسات حضور مییافتند. عادتاً این قبیل مجالس، خالی از وجود چند تن خفیه نویس و خبرچین هم نبود.

بعد از آنروز که در منزل حاجی میرزا یحیی دولت آبادی مذاکرات مفصل کردیم، حاجی ملك المتكلمین هم بجمع ما پیوست. این آقایان چنانکه گفتم، از شاه، يك عدلیه صحیح میخواستند و اجتماعاتشان بدین منظور بود.

بنده در یکی از این جلسات که عده نسبتاً زیادی از سرجنابان طبقات مختلف از علماء و اعیان و وعاظ و بازاریان حضور داشتند. گفتم:

... عدلیه، بدون داشتن مرجعی که حمایت از او بکند غیر ممکن است و قدرتی که میتواند از عدلیه حمایت نماید و مانع مداخلات عمر و زید، در صدور یا اجرای احکام کیفی (فرمایشی) بشود، مجلس شورای ملی است و لا غیر، مجلسی که متشکل از نمایندگان منتخب مردم بوده و اعضاء آن مصون از تعرض حکومت و دولت باشند...

حضرات البته تا اینجا و این حدود خیالشان نمیرفت و بعضی اصولاً از نظام مشروطه سلطنتی و حکومت پارلمانی آگاهی نداشتند. بعضی هم که بی خبر نبودند هنوز جرأت اظهار آتر پیدا نکرده و یا طرح این مطالب رازود میدانستند.

بالجمله باجمعی که در صداقت و صمیمیتشان اطمینان کامل بود بقید قسم هم عهد شدیم و تا مدت شش ماه محرمانه دور هم جمع میشدیم و اغلب شبها. در منزل حاجی سید محمد طباطبائی اجتماع میکردیم.

ملك المتكلمین و حاج میرزا یحیی دولت آبادی از ارکان معاهدین بودند و باتفاق برای حاضر کردن آقای طباطبائی کوشش می کردیم.

آقا سید محمد طباطبائی، شخص بسیار ساده و فی الواقع اهل بهشت بود. آزادی و مشروطیت حقیقتاً دل بست و با صداقت برای تحصیل آن قیام نمود. سید تحت امر و فرمان پسر دوش آقا سید صادق بود او هم

○ عدلیه، بدون داشتن مرجعی که حمایت از او بکند غیر ممکن است و قدرتی که میتواند از عدلیه حمایت نماید و مانع مداخلات عمر و وزید، در صدور یا اجرای احکام کیفی (فرمایشی) بشود، مجلس شورای ملی است و لا غیر، مجلسی که متشکل از نمایندگان منتخب مردم بوده و اعضاء آن مصون از تعرض حکومت و دولت باشند

تفاوت بسیار داشت، چنانکه ایشان در هر دوره و با هر شرایطی خود را مطابق کرده و همکاری و همراهی داشتند و حتی بعد از توپ بستن مجلس از شرکت در دولت و قبول همکاری با رژیم استبدادی محمدعلیشاه خودداری نمودند و اینکارها، از من ساخته نبود. برای من، مسئله مهم و حیاتی این بود که جنبش و حرکتی در مردم پیدا شده بود و به کمک و همراهی مردم آرزوهای بیست ساله من که یک بار هشت سال قبل بزور شاه و خیانت بعضی از همکاران در قضیه مدارس و انجمن معارف شکست خورد تحقق یابد. من در خارج دست اندر کار شده و حقیقتاً ناجائی جلورفته و با جمعی مشغول همکاری بودم که عمده ایشان، آقا سید محمد طباطبائی و پسرش آقا سید محمد صادق، میرزا یحیی دولت آبادی و ملک المتکلمین بودند و بعلاوه بوسیله حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی برادر حاج میرزا یحیی که دستی در بازار و نفوذی در مزاج آقا سید عبدالله بهبهانی داشت و با حاجی سید محمد رضا شیرازی که بعداً معروف به مساوات شد دوست بودند و باتفاق او در میان طلاب نفوذ و رخنه بسیار داشتند و با آقا سید محسن برادر صدر العلماء و داماد آقا سید عبدالله مجتهد (که برای جلب نفع با عین الدوله هم آمد و شد پنهان و آشکار میکرد) قرار همکاری گذارده و جلسات متعدد داشتیم و نقشه های وسیع و همه جانبه طرح کرده و بموقع عمل گذارده بودیم و دریغ بود که با مصلحت اندیشی آقایان مذکور دنباله این اقدامات مهمه را رها کرده و کوتاه بیایم. فلذا چنانکه بانان هم اعلام نمودم، بهتر دانستم که فعالیتها و اقدامات مخفی و آشکار خود را تعقیب نمایم

دادرسی و امکان حقوقداری و رسیدگی بشکایات متظلمین داشته باشد و احکامی که از محاکم آن صادر میشود فارغ از اعمال نفوذ و قدرت این و آن بمرحله اجراء در آید نوشته شد و بوسیله آقایان حاجی محتشم السلطنه و ممتاز الدوله بحضور رفت و بعرض صدارت رسید ولی دیگر برنگشت و خبری از سرنوشت آن نشد.

ابوالمله ها و ذخائر ملی حاضر بهمکاری

نشندند:

بعد از خاتمه کار آن کمیسیون، در دربخانه حاضرین با استهزاء بما میخندیدند و یا پوز خند میزدند. يك عصری به منزل صنیع الدوله رفتم و ایشانرا باتفاق مخبر السلطنه و مشیر الدوله (ظاهراً مقصود همان مشیر الملک و مشیر الدوله بعدی است) و مؤتمن الملک با اصرار به خانه خود بردم و وضع حاضر مملکت را به تفصیل برای ایشان شرح داده و اهمیت موضوع و فوریت و حساسیت امر و آمادگی موقع را برای بعضی اقدامات بمیان آوردم. خلاصه، پس از مذاکرات زیاد ایشان اظهار داشتند که هنوز وقت نرسیده و زود است و اگر اقدامی بنمائیم متفقاً از میان خواهیم رفت و مملکت ایران، مثل ما، زیاد ندارد و ما باید برای مملکت ذخیره باشیم.

هر چهار نفر آقایان حاضر، متفق الرأی بر این شدند که موقع مناسب نیست باید سکوت اختیار کرد و متحداً از همراهی با من امتناع کردند.

اگر چه عدلیه موعود را بفرض تشکیل «خیبر گیر!» و معجزه کننده نمیدانستم از آنان درخواست کردم لاقلاً، نتیجه راپورت کمیسیون را مطالبه نمائیم. از همراهی در این قسمت هم خودداری کردند و اظهار داشتند اگر شاه میخواست و راپورت را پسندیده بود آنرا صحه می گذارد و اجرایش را فرمان میداد.

اصرار و پافشاری بیشتر معنی نداشت. به آقایان گفتم: من شمارا نمیتوانم مجبور نمایم ولی چیزی که هست اینستکه من داخل کار شده ام و بقدری جلورفته ام که دیگر نمیتوانم برگردم. اگر من از میان بروم بحمدالله شماها برای مملکت هستید فلذا، من کار خود را دنبال میکنم.

رهبری نهضت ملی:

یحتمل آقایان هم حق داشتند و اصولاً دماغ ما با یکدیگر

بنده با اینکه مصمم بودم در آن مجلس ساختگی که می دانستم سامانش هیچ است سکوت اختیار کنم، ولی اظهارات امیر بهادر رشته اختیار از دستم بدر برد و خطاب به امیر بهادر گفتم:

آقا، ایجاد عدالتخانه یا اصلاح عدلیه برای آنست که دیگر احکام دلخواه و کیفی و خارج از مجرای قانون و عدالت از میان برود. چه مناسبتی دارد که شاه در احکام عدلیه و مسائل حقوقی که فقط قضات صالح و مستقل باید حکومت کنند مداخله بنماید. ایداً، چنین امتیازی در هیچ مملکتی به هیچیک از سلاطین نداده اند و نمیدهند. و دیگر اینکه چطور باید شاه یا شمارا مختار کرد که چنانکه خودتان می گوئید، بروید در فلان شهر و مردم را بکشید؟ یا سیاست نموده؟! یا غارت کنید!؟

تمام این شکایات و هیاهو برای این است که اینگونه احکام کیفی و خودخواهانه دیگر صادر نشود، والا اگر اینطور که جنابعالی میفرمائید اصلاح میشد، که حالا هم هست.

قدری سر و صدا بلند شد و خلق امیر بهادر و حاجب الدوله تنگ شد و بمن تاختند که: به، به، شما از طایفه فاجار هستید، شما باید بیشتر ملاحظه نمائید. اگر اقتدار پادشاه از میان برود شما از میان خواهید رفت و چه چه خواهد شد که حالا درست در نظر نیست.

به او جواب دادم:

درست است، چون من فاجار هستم این مملکت و این تاج و تخت را از شما بیشتر دوست دارم و آنچه میگویم بهمین علت است. الان اساس سلطنت بر روی آب است و متحرك و متزلزل و من میخواهم پایه های این سلطنت بر قلوب مردم بوده و استوار باشد. من نمیخواهم پادشاه ایران مثل امیر بخارا باشد و بچشمی که رؤساء قبائل و حشی آفریقارا میبینند به او بنگرند بلکه میخواهم پادشاه ما مثل امپراطور آلمان باشد و این نخواهد شد مگر وقتی که حکومت قانون در این مملکت بر روی کار بیاید و شاه و مردم از اختیارات و حقوقی که قانون برای هر يك تعیین نموده برخوردار باشند. این دوستی های شما، باصلاح همان دوستی خاله خرسک است!!

حاجب الدوله گفت: نه. نه. این مشروطیت است و ما

○ آقا سید محمد طباطبائی، شخص بسیار ساده و فی الواقع اهل بهشت بود. با آزادی و مشروطیت حقیقتاً دل بست و با صداقت برای تحصیل آن قیام نمود. سید تحت امر و فرمان پسر دومش آقا سید صادق بود. او هم سر پرشوری داشت و مایل باین اقدامات بود و با صداقت کار میکرد.

در مجلس تاریخی دربار اعظم

چند روز بعد، در باغشاه پس از صرف نهار، صدراعظم چند تن از رجال و وزراء و درباریان را دعوت کرد که برای گفتگو در امر مهمی در منزل او در باغشاه که نزدیک عمارت سلطنتی بود اجتماع کنند. . . .

در آن جلسه حضرت والا صدراعظم همان ورقه سابق الذکر را از جیب خود در آورده و قرائت کردند و سپس مطالبی را به تفصیل بیان داشتند و در خاتمه گفتند... آیا چنانکه به علماء و تجار و طلاب و غیره وعده شده باید در تشکیل عدالتخانه اقدام کرد؟ و اصولاً تشکیل این عدالتخانه به مصلحت ملک و ملت و شاه و دولت هست یا خیر؟ و اگر باید از اینکار خودداری کرد، چه جوابی به علماء و تجار و مردم که هر روز قضیه را دنبال می کنند، باید داد؟

از گوشه و کنار مجلس هر کس اظهاری نمود، ولی بشیوه مرسوم حاصل اظهارات همه هیچ بود و باصلاح به نعل و به میخ میزدند، تا امیر بهادر بسخن برخواست این یکی، اگر چه بدفاع از استبداد پرداخت، اما هر چه بود عقیده اش را با صراحت بیان کرد و آنچه گفت اعتقاد داشت.

سخنان امیر بهادر تقریباً باین مضمون بود: این ورقه چند عیب دارد:

اولاً- اینکه حکم قطعی و آخری هر محکمه باید با شخص پادشاه باشد. او مختار است و فرمان با اوست.

ثانیاً- برای صلاح یا اصلاح مملکت و یا گوشمال اشخاص بنده یا غیر بنده را بفرستند گوشمال دهیم و سیاست کنیم. احدی حق چون و چرا نباید داشته باشد و از این قبیل اظهارات. ثالثاً و رابعاً و خامساً فرمودند. . .

زیر بار آن نمیرسیم... .

مجلس پر از بهت و وحشت شد. معلوم بود که با چه شاخ و برگی آن دو وجود غیر مقدس!! مراتب را بشاه ضعیف‌العقل راپورت خواهند کرد.

عین‌الدوله نگاهی بمن کرد و گفت: احتشام السلطنه «تو خیلی درست و درشت می‌گوئی» و قدری ملامت نمود... .

به شاهزاده عین‌الدوله جواب دادم: حضرت والا، من يك نفر نوکر دولت هستم که هر دقیقه دولت بخواهد میتواند امر بدهد. مرا بگیرند. حبس یا نفی بلد کنند. اما يك سؤال از شما که صدراعظم و ایسته بخاندان سلطنت و شخص اول مملکت هستید دارم. عین‌الدوله گفت: بفرمائید. گفتم: بنده از وابستگان دربار و دولت هستم. معذک امروز که این مطالب حقه را می‌گویم اینطور بر من تاخت آورده و اسباب ملال خاطر جنابعالی و تغییر دیگران میشود. فردا که از هر گوشه مملکت پنجاه هزار نفر بازاری و کشاورز و پیشه‌ور و غیره با چوپ و چماق قیام میکنند و این مطالب را با شدت و خشم مطالبه مینمایند چه خواهید کرد؟؟. پس بهتر این است که آنچه را که میدانید فردا بزور مجبور بانجام آن خواهید شد امروز خودتان پیشقدم شوید و حقوقی را که مردم بزور از شما خواهند گرفت خودتان به میل و رضا و رغبت بدهید.

مجلس بر هم خورد و همه متفرق شدند. منم به شهر آمدم و عقیده همه این بود که آنشب مرادستگیر و محبوس خواهند کرد.

مجلس شورای ملی و نقش انجمن‌ها

بهزار اسم، انجمن تشکیل یافته و هر کس از همه جا وامانده و دست از کار کشیده بود، مشروطه طلب و تعزیه گردان شده و مجلس را با خود باینطرف و آنطرف میکشید. برای مقصرین کلاه‌بردار که يك عمر مال دولت و مردم را خورده بودند کافی بود که خود را داخل انجمنی کرده یا در سایه یکی از انجمن‌ها قرار گیرند و باز در حقیقت برای چاپیدن و زور گفتن در لباس تازه مشروطه خواهی اقدامات خود را دنبال کنند. تمام افراد خود را در تحت حمایت یکی از انجمن‌ها قرار داده‌اند. حکومتی موجود نیست. احوال ولایات بدتر از پایتخت است. مردم متزلزل، اشرار افسار گسیخته، ناطقین و نویسندگان جدیدی بمیدان آمده‌اند

که برای جلب منفعت شخصی آتش به تر و خشک میزنند. مالیاتها لاوصول مانده و دیناری پول در خزانه مملکت نیست. همه ولایات و راهها ناامن، حدود اختیارات همه، از ولات و حکام، تا مأمورین جزء و انجمن‌هایی که بنام ایالتی و ولایتی تشکیل شده نامعلوم است، در بسیاری از ایالات و حتی ولایات، انجمن‌هایی بنام «انجمن ایالتی، یا، ولایتی» دائر شده و کسانی که زودتر جنبیده‌اند، اداره و مدیریت انجمن را بدست گرفته‌اند.

تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی که میتوانست مایه قوام و دوام رژیم مشروطه بشود و با انجام تکالیف قانونی خود، نقص مشهود مشروطیت را که سرانجام موجب سرخوردگی مردم از مجلس شدرفع کند، به کارهایی پرداخت که نه تنها خارج از تکالیف قانونی او بود، بلکه بالفعل در تخریب آن اساس مقدس و ملی عامل اصلی و مؤثر بود.

مردمی که برای تحصیل مشروطه قیام و کوشش و فداکاری کرده بودند. متوقع و منتظر بودند که مجلس شورای ملی در جزء و کل شئون زندگی آنها مؤثر باشد و علاوه از رفع ظلم و تعدی حکام و عمال دولت مشکلات داخلی و اختلافات خانوادگی آنها را حل کنند، درحالیکه مجلس شورای ملی، خود بکلی از وظائف قانونی خویش منحرف شده بود و چنان وسیله‌ای برای تصفیه حسابهای شخصی و اعمال و امیال جمعی تازه به قدرت رسیده شده بود که وادار ساختن نمایندگان به تخصیص اوقات مجلس به حل و عقد امور مملکت و اشتغال به وظائف قانونگذاری بهیچوجه میسر نبود و هرگونه تلاش و کوششی در این زمینه

○ ایجاد عدالت‌خانه یا اصلاح عدلیه برای آنست که دیگر احکام دلخواه و کیفی و خارج از مجرای قانون و عدالت از میان برود. چه مناسبتی دارد که شاه در احکام عدلیه و مسائل حقوقی که فقط قضات صالح و مستقل باید حکومت کنند مداخله بنماید. ابداً، چنین امتیازی در هیچ مملکتی به هیچیک از سلاطین نداده‌اند و نمیدهند.

همه چیز ضدیت میکردند و معتقد بودند که اساس و اصول موجود را بالمره باید خراب و پایمال کرد بدون اینکه تهیه اساس دیگری دیده و بفکر ضوابط تازه، بجای اصول خراب گذشته باشند، تند میرفتند و می تاختند. انجمن هاهم که دیگر رشته اختیاری برای کسی باقی نگذاشته بودند. تقی زاده سردسته و کلای تندرو آذربایجان بود که بی اندازه شهرت پرست بود و اهل منفعت شخصی نبود.

احوال محمدعلیشاه و اسلاف او:

شاه فطرتاً لجوج و بی کفایت و دارای اخلاق فاسد و انواع رذائل بود. دربارش مرکب از چند نفر جوان معلوم الحال از قبیل مجلل السلطان و علی بیگ و ناصحینش عبارت از شاپشال و لیاخوف روسی و امیربهادر جنگ بودند. طرز تربیت و سوابق رفتار شاه در آذربایجان، در دوره ای که، ولیعهد بود و ایامی که به نیابت پدرش (درسفر آخر مظفرالدینشاه به فرنگ) در طهران امور مملکت را سرپرستی میکرد تنفر عمومی را نسبت باو جلب کرده و روابط خصوصی او با روسها مایه سوء ظن مردم شده بود. مردم ایران بالمره از روسها نفرت داشتند و با اینکه تعدیات انگلیس ها نسبت با ایران کمتر از روسها نبود و جمیع مفاسد اخلاقی و عقب ماندگی این مملکت در سایه سیاست مزورانه و استعماری انگلیس ایجاد شده بود، معذالک،

○ الان اساس سلطنت بر روی آب است و متحرك و متزلزل و من میخواهم پایه های این سلطنت بر قلوب مردم بوده و استوار باشد. من نمیخواهم پادشاه ایران مثل امیر بخارا باشد و بچشمی که رؤساء قبائل و حشی آفریقارا میبینند به او بنگرند بلکه میخواهم پادشاه ما مثل امپراطور آلمان باشد و این نخواهد شد مگر وقتی که حکومت قانون در این مملکت بر روی کار بیاید و شاه و مردم از اختیارات و حقوقی که قانون برای هر يك تعیین نموده برخوردار باشند.

موجب اعتراض شدید سرجنابانان مجلس و گردانندگان انجمن هاهمی گردید و بازار تهمت و افترا و رواج بیشتر می گرفت. . . . علماء فوق العاده متنفذ و آفاسید عبدالله بهبهانی فی الواقع سلطنت میکرد. مردم راهی برای مداخله در کار حکومت و تحصیل نام و جلب منفعت پیدا کرده، مجلس هم مرکب از جماعتی مردمان مختلف الشکل، مختلف العقیده با تعدادی از علماء و جماعتی از اصناف بی خبر از همه چیز و همه جا و جمعی فحاش و معترض تشکیل یافته بود.

در آن میان، عده خیلی قلیل مردمانی بودند که بالنسبه اطلاعات مختصر و سطحی داشتند و خود را بشکل مردم فرنگ و بلکه مستفترنگ در آورده بودند. یقه و دستمال گردن می بستند و تظاهر میکردند که: روی زمین نمیتوانند بنشینند و چنان مینمودند که سالها در مجلس لردان انگلیس عضویت داشته اند. چند نفر از کهنه دزد های سابق که در تمام عمر امورات خود و پدرانشان را از دزدی و رشوه خوری میگذراندند و شهرت خوبی نداشتند، یعنی مستوفی زاده ها که نیمی از مفاسد عصر استبداد زائیده و جود ایشان بود برای استفاده، داخل در صف و کلاء شده و به ملاحظه اینکه جمعی مردم ساده در مجلس و جماعتی تماشاچی در خارج به دنبال خود داشتند مدار کار مجلس و سر رشته کارها را در دست گرفته بودند. آنان که تا دیروز منشی و پیشکار وزراء و صدور بوده، یا برات نویس و موجب زیاد کن و مالیات پیدا کن و زیاد و کم کن فرامین مستمیری و حقوق بودند، در مجلس اول با بیانات عوام پسند، مشیر و مشاور و راه امید ملت و مملکت شده بودند.

در جمع و کلای آذربایجان هم چند نفری فی الواقع وطن پرست و مایل با اصلاحات بچشم میخورد. ولی آنان هم معایبی داشتند و در دسرهایی درست میکردند که قابل چشم پوشی نبود.

این چند نفر از کار مملکت داری مطلقاً بی اطلاع و از احوال عمومی مملکت بی خبر بودند. مردم را نمی شناختند و بسادگی آلت دست هر شیاد پاچه ورمالیده میشدند. با شخص شاه (محمد علیشاه) بعلت تندروهای او در زمان ولیعهدی ضدیت داشتند و چاره تمام دردهای مملکت و راه مخالفت و دشمنی با شاه را خشونت و تند می دانستند و بعلت جوانی و نداشتن تجربه و تدبیر صرفاً از روی شهرت پرستی با نطق های تند و باصطلاح آتشین با

○ هر کس از همه جا وامانده و دست از کار کشیده بود، مشروطه طلب و تعزیه گردان شده و مجلس را با خود باینطرف و آنطرف میکشید. برای مقصرین کلاه بردار که یک عمر مال دولت و مردم را خورده بودند کافی بود که خود را داخل انجمنی کرده یا در سایه یکی از انجمن ها قرار گیرند و باز در حقیقت برای چاپیدن و زور گفتن در لباس تازه مشروطه خواهی اقدامات خود را دنبال کنند.

مردمی که با صدور فرمان مشروطیت خود را از بندرسته و ناجی تصور میکردند، حتی رؤسا و پیشوایان و سرکردگانشان از مفهوم آزادی و مشروطه و حکومت پارلمان و حدود آزادی افراد و اجتماعات و آزادی لسان و قلم کمتر اطلاعی نداشتند تا چه رسد به توده ملت و مردم عوام. آن احوال سلاطین و این روحيات و خصوصیات رعایا و توده مردم در صدر مشروطه و در حیات مجلس اول بود.

امین السلطان و اخلاف او :

میرزا علی اصغر خان امین السلطان که اقتدار بیست و چند ساله او مقارن با ربع اول قرن [چهاردهم قمری] در سلطنت ناصرالدین شاه و عصر مظفری و اوائل محمدعلیشاه و سالهای افلاس و خرابی ایران و مملکت فروشی و حراج و بخشش املاک دولتی و اموال سلطنتی و منابع ملی کشور بود و همه کسانی که زیر دست او بودند بنام و با مشارکت پادشاه و خود او کار تذبذب مالی دولت و عدم اقدام در اصلاح مملکت و هرزه کاریها و رشوه گیری و غارت خزانه را بحد افراط و زیاده روی رسانیدند. منشیان و محررین صدارت و بستگان نزدیک وی داخل در معاملات و دستیار خودی و بیگانه در سیاهکاریهای عصر او شدند. اما علیرغم تمام این معایب، صاحب خصوصیات بود که نباید نادیده گرفت. وی علاوه از پاک دلی و بلند نظری و ایثار و جوانمردی، از هوش و ذکاوت و واقع بینی و اقتصداری برخوردار بود که اگر در فرصتی مناسب بر سر کار میآمد، برای اصلاح مملکت وجود مغتنمی بود، افسوس که این

چون روسها در روابطشان با مردم ایران خشونت بیشتر اعمال کرده بودند بیشتر از انگلیس ها مورد تنفر عامه مردم قرار داشتند. با این حالت محمد علیشاه با سفارت روس رفت و آمد و روابط خصوصی داشت. مربی و معلمینش روس و اخلاق و تربیتش روسی بود و تربیت فرزندانش را بروسها سپرده بود. اختیار قشون ایران را بدست روسها داده بود. مشاور مخصوص شاه، فرمانده قوای قزاق و افسران روس بودند.

اسلاف محمد علیشاه بهتر از او نبودند. اولین سلاطین این سلسله را مردم فراموش کرده بودند و احساسات خوب یا بد نسبت به آنها نداشتند. اما، ناصرالدینشاه، که پنجاه سال سلطنت مستبدانه کرد، قسمت های مهم و ذقیمتی از شمال شرقی و شرق خراسان و سیستان و بلوچستان و حقوق ایران را در دریای عمان و خلیج فارس از دست داد. امتیازات بنیان کن به بیگانگان واگذار نمود که بدترین آنها، امتیاز بانک شاهی که ثروت مملکت را بغارت برده و میبرد بود. بجای تعلیم و تربیت افراد بسط رشوه خواری و حکومت فروشی رادائر کرد و رواج داد. املاک خالصه و دولتی را حراج کرد و به ثمن بخش فروخت. دشمن علم و سواد بود و مردم را در جهل و بیخبری نگاه داشت. کارهای زشت بسیار کرد. شکم پرست و شهوت ران و طماع و پول دوست بود.

مظفرالدینشاه، روی پدر نامرحومش را سفید کرد. کثافتکاری و افتضاحات بی شمار بار آورد. بذل و تفریط در امور دولت و مالیه مملکت نمود. استقراضهای پی در پی و ایران بر باد ده کرد. نمونه ای از شرح مسافرت های شرم آور فرنگستان او را در صفحات قبل نوشته ام. اما حرکات و وحشی گریهای سالارالدوله و شعاع السلطنه دو نور چشم عزیز!! و اجزاء دربار و اطرافیان مظفرالدینشاه را در چند کتاب قطور باید نوشت.

این پادشاه جدید. (محمدعلیشاه) طرف نفرت و عدم اعتماد عامه بود و مقارن با اوقاتی که مردم فرصت و اجازه انتقاد از اعمال دربار و وزراء و حکام و اجزاء دولت پیدا کردند با سلطنت رسیده و مفاسد پدر و نیای تاجدارش را تماماً داشت و محاسنی را که احیاناً آنان داشتند فاقد بود و چون با سلطنت نشست مردم عموماً در یک جبهه مقابل او قرار گرفتند و در نتیجه شاه از ملت متوهم و نگران بود و ملت از وی در وحشت و هراس قرار داشتند. بر این موقعیت نامطلوب، یک نکته مهم دیگر را هم باید در نظر گرفت.

صفات رذیله و فساد و تباهی و نادرستی و رفت و آمد با اجانب بود.

امین الدوله و دیگر بازیگران سالهای قبل از مشروطه:

حاجی علیخان امین الدوله، حسنعلی خان گروسی امیر نظام، ناصر الملک، مشیرالدوله میرزا نصرالله خان غلطهای مشهوری بودند که گوشه‌هایی از سیاهکاریهای آنان در صفحات این دفتر نقل شده است. امین الدوله و امیر نظام گروسی در خبث و بدخواهی و تنگ چشمی و ریا، همانقدر مفرط بودند، که، امین السلطان در جود و گذشت و دریادالی دست و دل بازی...

این افراد که نام بردم بدستیاری جمعی از وزراء و شاهزادگان و با سرکردگی سه پادشاه که در آن سالها سلطنت داشتند، ایادی و عوامل سیاهکاریهای بیست و پنجساله آغاز قرن چهاردهم (قمری) هستند، لکن مردم ایران در آغاز مشروطه انتقام جنایات و خیانت‌های گذشته را چنانکه شرح دادم از شخص محمدعلیشاه میخواستند.

ریاست مجلس شورای ملی

(آخر رجب ۱۳۲۵ - ق اوائل صفر ۱۳۲۶)

هفت ماه در انبار باروت:

من نمیخواستم و نمیتوانستم در چنین موقع خطیری با باری بهر جهت و روز گذرانی و سازشکاری ناظر و شاهد آن اوضاع باشم و حتی در مورد اداره مجلس قائل بصورت ظاهر و اداره اجزاء و مواظبت در اینکه کدام و کیل اجازه صحبت یا نطق گرفته و کدامیک دیر آمده و غائب است نبودم. بدین لحاظ تصمیم گرفتم که برخلاف سلف خود صنیع الدوله، در کمال اقتدار، وظائف ملی خود را انجام داده از زیاده‌روی نمایندگان، سرکشی شاه و ایادی او، مداخلات بیجای انجمن‌ها و افراد حاشیه‌نشین جلوگیری نموده با تنظیم و تصویب متمم قانون اساسی و آئین‌نامه‌های داخلی، مجلس را آماده قانونگذاری کنم و به هرج و مرج و اوضاع آشفته خاتمه داده، رژیم پارلمانی و نظام نوزاد مشروطه را به راهی امن و آرام سوق داده و بر پایه مستحکم استوار سازم.

برنامه کار من در مجلس شورای ملی:

در ایفای وظیفه جدید. چند هدف اصلی ذیل را وجهه

○ چند نفر از کهنه دزدهای سابق که در تمام عمر امورات خود و پدرانشان را از دزدی و رشوه‌خوری میگذرانده و شهرت خوبی نداشتند، یعنی مستوفی‌زاده‌ها که نیمی از مفاسد عصر استبداد زائیده و جود ایشان بود برای استفاده، داخل در صف و کلاء شده و به ملاحظه اینکه جمعی مردم ساده در مجلس و جماعتی تماشاچی در خارج به دنبال خود داشتند مدار کار مجلس و سررشته کارها را در دست گرفته بودند. آنان که تا دیروز منشی و پیشکار وزراء و صدور بوده، یا برات نویس و مواجب زیادکن و مالیات پیداکن و زیادکن کم کن فرامین مستمری و حقوق بودند، در مجلس اول با بیانات عوام‌پسند، مشیر و مشاور و راه امید ملت و مملکت شده بودند.

مرد، با همه صفات استثنایی و مردانه که داشت، ناشناس ماند و بدنام مرد.

عین الدوله، عبدالمجید میرزا:

شاهزاده عبدالمجید میرزا عین الدوله مجسمه فساد اخلاق و ظلم و تزویر و شرارت بود. در مقاماتی که خدمت کرد، از حکومت قره‌داغ تا صادرات، یادگارهای بسیار بدی از خود بجای گذاشت. در احوال سایر رجال و شاهزادگان و مصادر امور، اشاره به بی‌عرضگی و بی‌کفایتی عضدالملک و خشکه مقدسی و رشوه‌خواری امثال مشیرالدوله و حرکات زشت و تعدیات و مظالم بی حساب فرزندان ناصرالدین شاه، از ظل السلطان بی‌دادگر و نایب السلطنه عامل فساد و تباه کننده قشون ایران و بصران مظفرالدین شاه یعنی سالارالدوله و شجاع السلطنه که در کمال دقت، پای خود را جای پای اعمام خویش میگذارند و شاهزاده فرمانفرما که علاوه از نسبت نسبی، شرف مصاهرت پادشاه را داشت، جرثومه تعدی و مجموعه تمام

همت خویش قرار دادم:

اولاً- اداره امور مجلس را تاجائی که میسر است در تحت قاعده و ضابطه معقولی در آورم.

ثانیاً- در تکمیل قانون اساسی و تصویب قوانین و قواعد لازم برای اداره امور مملکت و تفهیم تکالیف و وظائف مجلس و دولت و کلاء و وزراء و اجزاء دولت کوشش کنم.

ثالثاً- در درجه اول و کلاء و مسئولین دولت را متوجه و مکلف بر عایت حقوق هر یک در مقابل دیگری و روابط در بار و ملت و مجلس و دولت را مشخص نموده و از زیاده روی یا غفلت و خودداری هر یک از ارکان مزبور در زمینه حقوق و حدود رکن دیگر ممانعت بعمل آورم.

با چنین هدف‌ها و آرزوهایی، داخل در کار شدم ولی متحیر بودم که از کجا شروع نمایم؟

اولین تصمیم و دستورالعمل در مسند ریاست مجلس:

من در مجلس در کنار میز ریاست نشستم، مجلس، در تالار بزرگ عمارت بهارستان بود و کلاً بطور حلقه دور تالار می نشستند و علماء و تماشاچیان هم همینطور.

هر کس داخل محوطه میشد، با کالسکه و درشکه وارد باغ شده، تا مدخل عمارت می‌آمد. در ساعاتی که مجلس دائر بود، مرتباً صدای رفت و آمد کالسکه و درشکه و شبهه اسب و سرو صدای مهتر و کالسکه و درشکه چی و بوی تعفن مانع از استماع اظهارات و کلاء بود و محوطه مدخل تالار پارلمان به سر طویله همگانی اهانتی مسلم و آشکار به ساحت مجلس شورای ملی و و کلاء و برگزیدگان ملت بود.

اولین روزی که بعنوان رئیس بمجلس رفتم، با اینکه درشکه عمومی و کرایه سوار بودم درشکه چی بنا بسابقه و عادت می خواست داخل محوطه و باغ مجلس شود و اجزاء و مستخدمین مجلس که در مدخل باغ اجتماع کرده و باصطلاح از رئیس جدید استقبال نموده بودند، او را دعوت بداخل باغ نمودند اما من ممانعت کرده و جلو در باغ پیاده شدم و همان ساعت اول دستور دادم که بعد از این از دخول درشکه و کالسکه و اسب و قاطر بدون ملاحظه کسی که سوار است مطلقاً جلو گیری نمایند و هیچکس مأذون نیست که سواره داخل محوطه باغ بهارستان بشود.

اولین دستور و اولین برخورد! :

از همین اولین تصمیم من، حجج اسلام بی اندازه متغیر

شدند و اصرار کردند که ایشان را از شمول این دستور استثناء کنم. جمعی از و کلاهی تندرو مجلس پیشنهاد داشتند که بهتر است به در باغ بهارستان زنجیر بسته شود تا اسب و درشکه نتوانند داخل شوند. به آقایان علماء عرض کردم سر و صدای درشکه و کالسکه و اسب و قاطر و مهتر و گرد و خاک و بوی کثافت آنها مانع و مزاحم کار مجلس و اهانتی آشکار باین ساحت مقدس است و به دسته دوم گفتم، زنجیر انداختن لازم نیست، نباید کسی قدرت داخل شدن داشته باشد. اگر نتوانیم بو کلاء و برگزیدگان ملت تفهیم کنیم که برای حفظ حیثیت و رعایت ساحت مقدس مجلس شورای ملی اسب و شتر خود را یکصد متر عقب تر نگاهدارند، چگونه میتوانیم شاه و وزراء و دیگر عمال استبداد را و ادار به اطاعت از تصمیمات مجلس و رعایت حریم این ساحت مقدس بنمائیم؟؟. این مشکل بهر تدبیر حل شد و حجج اسلام در کمال اکراه ناچار از تبعیت و رعایت دستور صادره شدند.

طرز ورود علماء اعلام به جلسات مجلس:

دومین مشکل، کیفیات ورود آقایان علماء اعلام بجلسه مجلس بود. با این توضیح که:

هنگام ورود حضرات بجلسه، به عنوان احترام جمیع و کلاء و تماشاچیان از جای برمی خاستند و غالباً هم یکی از هوجبی های محلات و انجمن گردان‌ها از میان تماشاچیان و کنار مجلس صلوات میفرستاد و حاضرین باو تأسی میکردند. این صحنه هر روز در حین انعقاد و رسمیت مجلس و در وقتی که یکی از وزراء یا و کلاء مشغول سخن

○ با اینکه تعدیات انگلیس ها نسبت بایران کمتر از رو سها نبود و جمیع مفاسد اخلاقی و عقب ماندگی این مملکت در سایه سیاست مزورانه و استعماری انگلیس ایجاد شده بود، معذالك، چون رو سها در روابطشان با مردم ایران خشونت بیشتر اعمال کرده بودند بیشتر از انگلیس ها مورد تنفر عامه مردم قرار داشتند.

داخلی دربار مجاز نمیدانست. آقا سید محمد طباطبائی دانسته و فهمیده دخالتی در کارها نمیکرد و از مداخله اطرافیان و آقازادگان هم راضی نبود. . . .

تنظیم و تصویب متمم قانون اساسی:

متمم قانون اساسی را تمام کرده، به رأی و کلاء رساندیم، صنایع الدوله را که سلف من بود با خود برداشته بحضور شاه بردم و متمم قانون اساسی را برای توشیح تقدیم کردم. شاه بی اندازه متوحش بود و شاهزاده مؤیدالدوله (ابوالفتح میرزا) حضور داشت. شاه روی صندلی در تالار بر لبان نشسته بود و بمن و صنایع الدوله اجازه جلوس داد که روی زمین بنشینیم.

جز توشیح چاره‌ای ندارید:

○ اسلاف محمد علی‌شاه بهتر از او نبودند. اولین سلاطین این سلسله را مردم فراموش کرده بودند و احساسات خوب یا بد نسبت به آنها نداشتند. اما، ناصرالدین‌شاه، که پنجاه سال سلطنت مستبدانه کرد، قسمت‌های مهم و ذیقیمتی از شمال شرقی و شرق خراسان و سیستان و بلوچستان و حقوق ایران را در دریای عمان و خلیج فارس از دست داد. امتیازات بنیان کن به بیگانگان واگذار نمود که بدترین آنها، امتیاز بانک شاهی که ثروت مملکت را بغارت برده و میبرد بود. بجای تعلیم و تربیت افراد بسط رشوه خواری و حکومت فروشی را دائر کرد و رواج داد. املاک خالصه و دولتی را حراج کرد و به ثمن بخش فروخت. دشمن علم و سواد بود و مردم را در جهل و بیخبری نگاه داشت. کارهای زشت بسیار کرد. شکم پرست و شهوت‌ران و طماع و پول دوست بود.

گفتن و مجلس سرگرم قانونگذاری بود چندین بار تکرار میشد و آقایان علماء که متأسفانه هیچ فرصتی را برای خودنمائی و تظاهر از دست نمیدادند تعمداً وقتی بمجلس میآمدند که جلسه رسمی تشکیل شده باشد و حتی اگر قبل از وقت در مجلس بودند خود را در خارج از جلسه سرگرم میکردند تا جلسه رسمیت پیدا کند و بعد ظهور فرمایند! البته این احترام را (بدون صلوات!) برای خود من هم که احياناً حین تشکیل جلسه خارج و داخل می‌شدم در یکی دو جلسه اول معمول داشتند.

این ترتیب هم قابل تحمل نبود. لذا غدغن کردم که پس از رسمیت جلسات و در حین مذاکره از لحظه‌ای که زنگ جلسه بصدا در میآید نمایندگان نباید از جای خود حرکت نمایند و بعنوان احترام بکسانی که حین انعقاد مجلس وارد می‌شوند، نباید بلند شوند و هر گاه یکی از دو تن آقایان حجج اسلام (آقا سید عبدالله و آقا سید محمد) بعد از تشکیل مجلس وارد جلسه شدند شخص خودم که نماینده آقایان و کلاء و مجلس هستم احترام لازم را نسبت بایشان معمول میدارم. همچنین در آغاز هر جلسه به تماشاچیان اخطار می‌نمودم که اگر سکوت کامل را رعایت نمایند و اقدام بهر گونه تظاهری نکنند یا از جائی که نشسته‌اند بطوری حرکت کنند که مانع و مزاحم ادامه کار مجلس باشد از جلسه اخراج خواهند شد و بنا بموقع و مورد، حق حضور در جلسات مجلس را برای يك یا چند نوبت و در صورت تکرار، برای همیشه، از ایشان سلب خواهم کرد.

این تصمیم هم باز اسباب شکایات زیاد و مذاکرات مفصل شد، ولی البته سودی نداشت. تصمیمی که گرفته شده بود با شدت و بدون ملاحظه اجراء می‌شد و حتی یکی دو بار که یکی دو نفر از و کلائی که حضرات برای جلوس در کنارشان مینشستند بر حسب عادت خواستند حرکتی نمایند ممانعت نمودم. این دو آیت‌الله در مجلس نفوذ و قدرتی فوق تصور داشتند و هکذا. انجمن‌ها و اشخاصی که عموماً خود را بایشان بسته بودند، بعضی بر حسب عقیده، بعضی از روی ترس و بعضی که تعدادشان چند برابر دو دسته اول بود بمنظور استفاده و آزادی عمل و امکان دست زدن بهر کاری که تصمیم می‌گرفتند، در صف طرفداران «سیدین» سینه می‌زدند. البته رفته رفته از قدرت مطلقه آقایان کاسته میشد. معذک، آقا سید عبدالله بهبهانی خود در واقع سلطنت می‌کرد و در جمع امور و شئون مملکت دخالت مینمود و جالب آنکه ایشان مداخله پادشاه را حتی در اداره امور

○ مظفرالدینشاه، روی پدر نامرحومش را سفید کرد. کثافتکاری و افتضاحات پیشمار بار آورد. بذل و تفریط در امور دولت و مالیه مملکت نمود. استقراضهای پی در پی و ایران برباد ده کرد. اما حرکات و وحشی گریهای سالارالدوله و شعاع السلطنه دو نور چشم عزیز!! و اجزاء دربار و اطرافیان مظفرالدینشاه را در چند کتاب قطور باید نوشت.

مجلس جمعیت زیادی قریب سه هزار نفر جمع و بر ضد ظفر السلطنه وزیر جنگ سختی میکردند و او را تهدید بقتل مینمودند. به اعتلاءالملک گفتم نمیتوانم مجلس را در اینحال بگذارم و بروم. اول شب مشیرالدوله تلفن کرد که من منتظر شما هستم. معذرت خواستم، که نمیتوانم بیایم. این مسئله هم اسباب رنجش ایشان و چند نفر دیگر از قبیل وثوق الدوله و مستشار الدوله و غیره شد. البته آن شب را من حقیقتاً گرفتار بودم و معقول نبودم مجلس را در دست سه هزار نفر عربده جو و اگذارم و به مجمع فراموشخانه! یا فراموشکاران!! بروم. اما اگر گرفتار هم نبودم گله آقایان بیجا بود، مخصوصاً آقای مشیرالدوله، چه آنکه لازم بود قبلاً ایشان که بنده را میشناختند و میدانستند اهل دسته بندی و جمعیت سازی با وثوق الدوله و غیره نیستم و داخل دارودسته ای که ریشه آنرا بیگانگان آبیاری کرده و میکنند نمیشوم، نباید متوقع می بودند که در چنان جمعی شرکت کنم. در این قضیه هم، جماعتی که خود را طبقه ترقی خواه و آزادی طلب می دانستند و امت ملکم خان بودند و شاگردی مکتب او، تاج افتخارشان بود، به دشمنان من علاوه شدند.

تأسیس کلوپ برای و کلاء مجلس:

واقعه دیگری که بر اثر خبط و اشتباه من مایه دردسرم شد چنین بود:

میخواستم محلی برای کلوپ مجلس معین نمایم. تأسیس کلوپ برای مجلس از ابتکارات شخصی من بود و مقصودم این بود که جز در مواقع تشکیل جلسات علنی، و کلا در مجلس جمع نشوند و محلی برای اجتماع و رفت

محمد علی شاه، شروع بخواندن مواد قانون نمود. عرض کردم:

ملاحظه آن برای شما خالی از ضرورت است زیرا، ملاحظاتی که لازم بوده شده، و قانونی است که از مجلس گذشته است. شما امضاء بفرمائید که تأخیر در توشیح نتیجه ای جز ازدیاد سوءظن مردم و و کلاء تندرو ندارد.

امضاء کرد و بدست من داد. سپس شرح مبسوطی در دولتخواهی نصیحت عرض کردم که:

«شما امروز خوشبخت ترین سلاطین ایران هستید، زیرا که مقامات و شئون سلطنت را دارید و مطلقاً مسئولیتی ندارید و زحمتی را نباید تحمل فرمائید».

شاه، از همان ماده نداشتن مسئولیت، بیشتر جاخورده و ناراضی بود و میگفت: چطور من مسئولیتی ندارم؟؟ من بایستی رعایای خود را مثل شبانی که گله گوسفندان را هدایت و نگهداری میکند سرپرستی کنم. عرض کردم هیچکس از فرمان مبارک خارج نیست و دولت و مجلس هم هر کار بکنند با توشیح و تنفیذ ذات مبارک خواهد بود. بدیهی است که هم مجلس و هم دولت بایستی در جزئی و کلی مسائل راهنمائیها و نصایح مشفقانه اعلیحضرت را مطمح نظر خود قرار دهند. غرض از عدم مسئولیت پادشاه در رژیم مشروطه پارلمانی این است که چون دولت در قبال مجلس مسئول اجرای قوانین و نظامات میباشد و داشتن مسئولیت ملازمه با جوابگویی و بازخواست دارد، مجلس که مقام والای سلطنت را بالاتر و مصون از هر گونه پرس و جو و جوابگویی میداند و این مقام عالی و عنوان سلطنت را که ودیعه الهی است قابل عزل و برکناری نمیداند. برای آنکه مبادا وزراء در برابر مجلس متعذر باو امر ملوکانه شده و برای فرار از تعقیب و مجازات، به فرامین شفاهی، یا حتی کتبی مقام سلطنت تمسک جویند و اختلالی در تقسیم و تفکیک قوا و اختلاطی در مسئولیتها بوجود آید «پادشاه را قانون غیر مسئول شناخته است».

دعوت به مجمع فراماسون:

باری. در دسته بندیها و انجمن بازیها وارد نمیشدم و با کارگردانان انجمنها و مجامع رفت و آمد نمی کردم حتی روزی بتوسط اعتلاءالملک اصرار کردند که شب به خانه مشیرالدوله بروم تا باتفاق ایشان به جایی برویم. بقرینه فهمیدم مسئله «لژ» و «فراموشخانه» است. اتفاقاً، آنشب در

این نقشه جامه عمل میپوشید مسلماً کار بانجا نمیکشید. بدین منظور خانه مظفرالملک همدانی را اجاره و آنجارا برای کلوپ مجلس در نظر گرفتیم. در همان روز اول که برای دیدن خانه مظفرالملک که برای کلوپ آماده شده بود رفتیم، در حضور تقی زاده و وثوق الدوله و مستشار الدوله و ممتاز الدوله و حاجی سید یحیی دولت آبادی و حاج سید نصرالله و جماعتی دیگر که حضور داشتند نمیدانم چرا؟ و بچه مناسبت اظهاراتی کردم که خلاصه اش را ذیلا خواهم نوشت.

من همانوقت که مطالب ذیل را گفتم، متوجه شدم که خبط بزرگی کرده ام. در حضور افرادی که گوشت و پوستشان از رشوه و پیشکش و تقدیمی پرورش یافته، پدر در پدر غلام بچه و مستوفی و مستوفی زاده و منشی و محرر شاه و صدراعظم و خود از ایادی و نوکران دست اول استبداد و شاه خود کامه بودند و ظلم و تعدی بحدود و حقوق مردم بوسیله ایشان و بانوک قلم آنان صورت گرفته و تا روز قبل از تشکیل مجلس اول غلام باشی و محرر شاه حاضر و سابق بوده اند، نباید آن مطالب را اظهار می کردم و گول تغییر لباس ایشان را می خوردم. در میان حاضرین، مشروطه خواه تندرو و طرفدار انقلاب و شدت عمل هم وجود داشت، اما کسیکه ظرف چهار، پنج ماه و در سایه چند نطق آتشین به شهرت و معروفیت رسیده، خود خواه تر از آنست که با اقدامات قاطع و بی سرو صدا، اگر چه آن اقدامات مایه نجات مملکت و قوام و دوام نظام تازه و حکومت مردم باشد، موافقت نماید. او طالب و طرفدار تظاهرات بازاری و راه انداختن محاکم جنجالی و صدور احکام انقلابی و خون ریزی و کارهای شهرت آور است و در مقابل کسب شهرت، از هیچ چیز پروا ندارد. اگر بتوان جوی خون جاری ساخت و شهرت و معروفیت بیشتر کسب کرد، بهتر است.

من بدون توجه باین ملاحظات و واقعیت ها، مطالبی گفتم که نه تنها حاضرین علیرغم اظهارات و اقداماتی که بدشمنی با محمدعلی شاه می نمودند و او را دشمن نمره یک مجلس و مشروطه می خواندند، بلافاصله پیشنهادم را رد کردند و از پذیرفتن آن خودداری نمودند، بلکه آن اظهارات موجب اتحاد و اتفاق و نزدیکی و سازش طرفین، یعنی شاه و عمال استبداد با آزادیخواهان و مشروطه طلبان

○ پادشاه جدید (محمدعلیشاه) طرف نرفت و عدم اعتماد عامه بود و مقارن با اوقاتی که مردم فرصت و اجازه انتقاد از اعمال دربار و وزراء و حکام و اجزاء دولت پیدا کردند بسطنت رسیده و مفسد پدر و نیای تاجدارش را تماماً داشت و محاسنی را که احیاناً آنان داشتند فاقد بود و چون بسطنت نشست مردم عموماً در یک جبهه مقابل او قرار گرفتند و در نتیجه شاه از ملت متوهم و نگران بود و ملت از وی در وحشت و هراس قرار داشتند.

و آمد و ملاقات با اشخاص و انجمن ها داشته باشند...
با تشکیل چند کمیسیون کار تنقیح و تنظیم و تصحیح قوانین را به کمیسیونها سپرده و پس از شور و بررسی کامل در جلسه رسمی به رأی میگذاشتم. تمام موقفیهائی که در آن چند ماه علیرغم آشفتگی و آشوب داخل و خارج نصیب مجلس شد و متمم قانون اساسی و چند فقره قوانین مهم و تصمیمات قانونی که میتوان گفت آثار وجودی مجلس اول محدود بهمانهاست، در کمیسیونها سروسامان گرفت، و الا ممکن نبود از چنان مجلسی حتی یک ماده قانون بگذرد...
بدین منظور بود که در ساعاتی که جلسات علنی نیست و کلاء در محل کلوپ اجتماع نمایند و مردم و مراجعین و نمایندگان انجمن ها هم بانجا بروند تا:
اولاً- محوطه و عمارت مجلس را خالی نمایند و فرصت دهند که کمیسیونها بموقع تشکیل شود و با فراغت و آرامش بوظائف محوله بپردازند.

ثانیاً- از ورود اشخاص خارج که وکیل نبودند اما بخود اجازه میدادند در جلسات کمیسیونها و حتی در آغاز کار، در جلسات علنی حاضر شده در مسائل مطروحه دخالت کنند و کسی هم جرأت جلوگیری نداشت عملاً و بدون جروبحث جلوگیری شود.

ثالثاً- بزرگترین هدف من این بود که حساب مجلس را با حساب انجمن ها و ششلول بندها و آخوندنماها و وعاظ و جریده نگاران و مجاهدین روز شنبه!! جداکنم. که اگر

سؤال کردند: چگونه بتهنائی استعفاء یا برکناری شاه را عهده‌دار میشوید؟؟ گفتم، بمحض حصول اطمینان از جانب شماها از همین جا وقت ملاقات خواسته نزد محمدعلیشاه میروم و با دلائل و نصایح باو حالی خواهم کرد که پافشاری و مقاومت شما اگر منجر به برچیدن بساط سلطنت از ایران نشود مسلماً تاج و تخت را از دست شما و اولادتان بیرون میکند. بنابراین بهتر است خودتان از سلطنت استعفاء کرده و لיעهد را بجاننشینی با تعیین نایب السلطنه‌ای، تارسیدن و لיעهد بسن بلوغ انتخاب نمائید و برای رعایت جمیع جوانب علیرضا خان عضدالملک را نایب السلطنه فرمائید.

در اینصورت شهریه مکفی برای شما تعیین و بتصویب مجلس خواهد رسید که مادام‌العمر بشما پرداخت شود، خود من هم با احترامات لازمه تا سرحد ایران ملتزم رکاب بوده واردوی شما را مشایعت خواهم کرد.

اگر احیاناً شاه در مقام تحاشی برآمد و پیشنهاد خیر خواهانه مرا بقصد مقاومت رد کرد، چون فوج زرند که ساخلو طهران است ابو اجمع برادر من میباشد، قبل از آنکه بحضور شاه بروم، ترتیبی می‌دهم که این فوج آماده عملیات شده قصر سلطنتی را زیر نظر بگیرند و پیش‌بینی‌های لازم برای اقدامات بعدی خواهد شد و در آنصورت بنده هم مدحت پاشای شاه میشوم و او را با قوه نظامی مجبور به استعفاء خواهم کرد.

○ تصمیم گرفتم که برخلاف سلف خود صنایع الدوله، در کمال اقتدار، و وظائف ملی خود را انجام داده از زیاده‌روی نمایندگان، سرکشی شاه و ایادی او، مداخلات بیجای انجمن‌ها و افراد حاشیه‌نشین جلوگیری نموده با تنظیم و تصویب متمم قانون اساسی و آئین‌نامه‌های داخلی، مجلس را آماده قانونگذاری کنم و به هر ج و مرج و اوضاع آشفته خاتمه داده، رژیم پارلمانی و نظام نوزاد مشروطه را به راهی امن و آرام سوق داده و بر پایه مستحکم استوار سازم.

دو آتش بر ضد من شد و هدف این بند و بست ناپایدار، دفع و طرد من بود، که مورد پسند هیچیک از دو دسته نبودم و تسلیم هوس‌ها و نقشه‌های آنان نمی‌شدم.

پیشنهاد و تعهد عزل محمدعلی شاه

در حین که مشغول بازدید خانه مظفرالملک بودیم و در اطراف تأسیس کلوب مجلس و ترتیب اداره آن صحبت می‌کردیم، دنباله سخن به اوضاع مملکت و توطئه‌های شاه کشید و گفته شد با بقاء محمدعلی شاه، مجلس و مشروطه هر لحظه در خطر است. در این وقت من اظهار داشتم:

«آقایان، حقیقت اینست که در اینمدت که بنده را انتخاب کرده‌اید، کار بر من مشکل و همه‌روزه اختلافات تازه حاصل میشود، چیزی که بنظر آمده این است که مردم به شاه اعتماد ندارند و سوءظن دارند و هر حرکتی را از او بنظر تردید میبینند و بانتقاد میگیرند.

چون برای من استقلال مملکت و آسایش و آرامش مردم بیشتر از وجود شاه ارزش و اهمیت دارد تا حال هر چه در قوه و قدرت داشتم سعی کردم که فیما بین شاه و مردم صلح و آشتی برقرار شده، کارها بطور خوش بگذرد و رفع سوءظن از طرفین بشود تا مشروطه قوامی بگیرد. ولی حالا میبینم که مساعی من بیحاصل بوده و باید خاتمه و انتهائی باین مسئله داده شود.

بدین لحاظ، از این ساعت من با شما هم عقیده هستم و از هیچگونه اقدام لازم و مقتضی برای برکناری یا کناره‌گیری محمدعلیشاه از سلطنت فروگذار نمیکنم. سپس اضافه کردم:

آقایان. از آنچه گفتم و پیشنهاد کردم، مطلقاً قصد ندارم سر و صدا و غائله تازه‌ای راه بیاندازم، یا اینکه مطلبی را برای کسب شهرت و افتخار تازه گفته باشم.

من، خود آنچه را پیشنهاد میکنم عهده‌دار شده و اجرای آنرا تعهد مینمایم و مسئولیت و ادار ساختن شاه باستعفاء یا تدارک و سائل برکناری او در صورت مقاومت و خودداری از استعفاء را شخصاً بعهده گرفته و تعهد مینمایم.

اما متقابلاً از شما که در اینجا حاضر هستید توقع دارم متعهد شوید بعد از عزل یا استعفاء محمدعلیشاه، جداً کمر همت باصلاح مملکت و تربیت مردم و تقویت مشروطه بسته‌از هر گونه تحریک و توطئه جلوگیری نمائید. هر یک به نوبه خود و در هر حال به ترقی و پیشرفت ملت و مملکت و قوام و دوام مشروطیت کمک کنید.

میفرماید چنین و چنان میکنم مجلس و وکلا توطئه کردند و مرا مطمئن ساختند تا بی ملاحظه بخوابان و بازار بیایم و مرا بکشند.

من دیدم، مطلبی که از چند روز قبل منتظرش بودم واقع شد و آن ملایمت و اظهار تشکر صوری بود. با اینکه دیگر بهیچوجه صلاح شخص من نبود که در آن موش و گربه بازی و صحنه سازی دو طرف باقی بمانم و خود را به مهلکه اندازم، معذالک حساب کردم اگر کنار بکشم دور نیست بدتر شود. بدربار و دربخانه رفتم. همه حاضر بودند. با شاهزادگان و وزراء بحضور رفتم. دیدم در اطاق برلیان و در همان نقطه که یک ساعت قبل و کلاء و من ایستاده و شاه از ذوق نزدیک بود بترکد حالا از شدت خشم و عصبانیت در شرف انفجار و ترکیدن است.

بمحض اینکه چشمش بمن افتاد گفت: بسیار خوب، بسیار خوب، آقای رئیس مجلس، آفرین. گفتم: همینقدر عرض میکنم که تمام جزئیات حرکات و کلمات فرمایشات ملوکانه را از یکساعت پیش تا این لحظه در صفحات تاریخ ایران ضبط و ثبت خواهند کرد. عکس العمل و فرمایشاتی بفرمائید که راضی هستید آیندگان در تاریخ احوالتان بنویسند و حتی المقدور از آنچه نمیخواهید در ذیل شرح احوال و حوادث و سوانح ایام سلطنت اعلیحضرت در تاریخ نوشته شود امساک و خودداری فرمائید.

گفت: بفرمائید چه کنم؟؟. گفتم: اولاً، بی مرحمتی درباره شاهزاده ظفر السلطنه، حکمران طهران فرمائید (شاه در بازگشت بدربار او رازده بود) ثانیاً: حرکتی را که بر ضدجان شما شده به شکر آنکه خداوند وجود مبارک را

○ آقا سید عبدالله بهبهانی خود در واقع سلطنت می کرد و در جمع امور و شئون مملکت دخالت مینمود و جالب آنکه ایشان مداخله پادشاه را حتی در اداره امور داخلی دربار مجاز نمیدانست. آقا سید محمد طباطبائی دانسته و فهمیده دخالتی در کارها نمیکرد و از مداخله اطرافیان و آقازادگان هم راضی نبود

اظهارات من اسباب خیال حضار شده باطاق دیگر رفتند و مشغول نجوی شدند. فهمیدم که خبط کردم، چون بیانات صمیمانه و بی شاخ و برگ من بتمام خیالات واهی و آرزوهای ابلهانه خودپرستان خاتمه میداد. بعد از نیمساعت کنکاش و مشورت بازگشتند و گفتند:

«ما مذاکره و مشاوره کردیم. صلاح بر این است که با شاه راه برویم و رفع سوءظن از او بنمائیم.» دانستم که مطلب از چه قرار است. تبسم کردم و دیگر حرفی نزدم و در دل تأسف خوردم که اغراض شخصی و خصوصی طوری چشم این حضرات را گرفته که از هر ده جمله یک بار گفتگو از انقلاب و تجدید خاطر انقلاب کبیر فرانسه مینمایند و غیر از آنچه در عقول ناقص و افکار کودکان خود خلق کرده اند، بهیچوجه حاضر بگذشت و فداکاری در راه ملت و کمک و همراهی در راه ترقی مملکت نیستند. از همان روز، در مجلس آقایان شروع به تعریف از شاه و ذکر مقامات و خدمات شاه نسبت به مشروطیت نمودند و روزهای بعد نیز این برنامه تکرار شد تا جائیکه بعد از یکهفته شاه، اظهارات مجلسیان را که هرگز توقع و انتظار آنرا نداشت، باور کرده و از خوشوقتی در پوست خود نمیگنجید و بر اثر همین اظهارات و انعکاس آن در دربار و نزد پادشاه: شاه دستخط مفصلی نوشت و بتوسط حشمت الدوله (والاتبار) منشی حضور خویش بمجلس فرستاد که، در حضور و کلاء قرائت شد.

من، در تمام آنروزها، بکلی ساکت و ناظر بودم. دائماً منتظر بودم که بدانم این تیآتر (کذا) بکجا منتهی خواهد شد. در آن دستخط، شاه پس از تشکرات فراوان، اظهار داشته بود: آنچه از من در خدمت بمشروطه برآید خواهم کرد، و چه و چه. پس از قرائت دستخط شاه مجلس رأی داد بر اینکه، بیست نفر از و کلاء در معیت بنده بحضور شاه رفته اظهار تشکر نمائیم. بحضور رفتم و هر یک از و کلاء نطقی کرد و تملقی گفت. شاه قصد داشت همانروز بدوشان تپه برود و از اظهارات و کلاء چنان تهییج شد که گفت: بعد از این من پیاده در شهر میگردم و بحمدالله دیگر اطمینان حاصل شد.

سوء قصد به محمد علیشاه:

از دربار بخانه آمدم و شاهزاده نیرالدوله دائی عیالم بدیدم آمده بود و مشغول درد دل و صرف چای بودیم. ناگهان صدای انفجار بمب از دور دست بگوش رسید و چند دقیقه بعد امین الملك بتاخت آمد و گفت: به اتومبیل همراهان شاه بمب انداختند، چند نفر کشته شده است، شاه آسیبی ندیده و

○ پادشاه جدید محمد علی شاه، شروع بخواندن مواد قانون نمود. عرض کردم: ملاحظه آن برای شما خالی از ضرورت است زیرا، ملاحظاتی که لازم بوده شده، و قانونی است که از مجلس گذشته است. شما امضاء بفرمائید که تأخیر در توشیح نتیجه‌ای جز از دیاد سوءظن مردم و و کلاء تندرو ندارد.

امضاء کرد و بدست من داد.

روسی خود بر اثر توپ بستن مجلس، آبروی از دست رفته و ریخته شده کسانیکه مشروطیت را ملک طلق خود می‌دانستند و کنار دستار و عمامه، تاج سلطنت برای خود ساخته بودند و انجمن سازان و جریده‌نگاران را به ایشان بازپس داد و اسباب تقویت مشروطه و تقدیس آنان شد.

اگر شاه خودپسند و خودسر دست به این جنایت نمی‌زد، خیلی زود و زودتر از آنکه به تصور آید، آرزومندان تجدید وقایع و صحنه‌های انقلاب کبیر فرانسه به آرزوی خود می‌رسیدند. لیکن در آن انقلاب جمع کثیری از و کلاء سیاهکار مجلس و انجمن سازان و ارباب مطبوعات که به هیچ چیز و هیچ کس ابقاء نکرده بودند، در انقلاب عمومی مردم، به خاک و خون کشیده می‌شدند. اکثر همان کسانیکه به دست دژخیمان خونخوار شاه به دار و زنجیر کشیده و در بدترین شرایط محبوس و شکنجه و آزار شدند همان افرادی بودند که در صورت بروز و ظهور انقلاب عمومی هدف خشم و غضب عامه مردم قرار می‌گرفتند و البته جمعی بیگناه وطن پرست و مشروطه خواه حقیقی هم مانند هر انقلاب عمومی دیگر، به آتش آنان می‌سوختند.

محمد علی شاه مجلس را به توپ بست، جمعی از سران و سرکردگان مجلس و بلندگویان ملی را بزنجیر کشید، تعدادی را به بدترین و جهی بدست دژخیمان خونخوار خویش شهید ساخت. اما، مردم تهران، شهر یکصدویست هزار نفری که بیست هزار تن مردم آن از هر طبقه و صنف که سرپرست خانواده و نان آور و نماینده تمام ساکنین پایتخت بودند و برای تحصیل مشروطیت قیام

محفوظ داشته، عفو بفرمائید. تکلیف مجلس است که بطور شایسته تلافی نماید.

ثانیاً فقط بخاطر آنکه چند نفر کشته شده‌اند، اجازه فرمائید قضیه از طرف حکومت طهران و پلیس تعقیب و مرتکبین دستگیر و مجازات شوند. قتل چند نفر از ملازمین اعلیحضرت برای مجازات توطئه کنندگان کافی است، لزومی ندارد اعلیحضرت خود را با محرکین مغرض طرف فرمائید. کافست که فرمانی خطاب به دولت و وزارت عدلیه صادر فرمائید که از سوء قصد بجان خودم، به شکرانه الطاف الهی، صرف نظر می‌کنم، لکن، مسببین قتل چند تن از ملازمین باید دستگیر و به شدیدترین وضعی مجازات شوند. از خون ایشان نه می‌گذرم و نه حق دارم گذشت و اغماض کنم.

شاه چند لحظه فکر کرد و سپس گفت قبول دارم و دستور خواهم داد بهمین ترتیب که گفتید مراتب را بمجلس و دولت و عامه مردم اعلام نمایند.



واقعه توپ بستن و تعطیل مجلس:

بیشتر از دو ماه از ورود من به برلن (پس از استعفا از ریاست مجلس) نگذشته بود که مجلس را به توپ بستند و شاه و رجاله‌های اطرافی او بساط جدیدی به میان آوردند. اگر چه عقیده من اینست که محمد علی شاه، در آن حرکتی که کرد، فی الواقع خدمتی به مشروطیت و بقاء آن نمود (عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد) زیرا، همانطور که قبلاً ذکر شد، کار مجلس و فساد و سیاهکاریهای جمع سرشناس و کلاء و تندروهای بی‌مورد و موقع جمع دیگر از ایشان و اعمال بی‌رویه و ناسالم انجمن‌ها و مندرجات جراید، بجائی رسیده بود که اگر محمدعلیشاه مرتکب آن خطای توأم با خیریت نشده بود دیری نمی‌گذشت که طبقات مختلف مردم و بازاریان و کسبه و پیشه‌وران برضد مجلس قیام میکردند و آن بساط را برمی‌چیدند و اگر چنین اتفاق می‌افتاد، بی‌گمان تا یک قرن دیگر هم هیچ کس و هیچ قدرتی جرأت نمیکرد نام رژیم مشروطه را در ایران بر زبان بیاورد.

با توپ بستن مجلس، مشروطیت نجات یافت:

محمدعلیشاه، با نادانی اطرافیان جاهل و به زور توپ و تیغ قوای فزاق و شقاوت معلمین و صاحب‌منصبان

در صفحات تاریخ جایی که اکنون دارند بدست نمی‌آوردند.

خوشبختانه، رذالت و جلالت شاه و ایادی او در توپ بستن مجلس و قتل و شکنجه و آزار و حبس و نفی بلد آزادیخواهان و نمایندگان مجلس و روحانیون و فرار دادن اشخاص به سفارتخانه‌ها و خراب کردن مجلس و آن کثافتکاریها که از محمدعلی شاه و امیر بهادر و شاپشال و غیره بروز کرد، اسباب تجدید حیات و تقویت مشروطه شد و در حکم خون تازه بود که به بدن نیمه جان مشروطیت ایران رسید و مایه نجات و بقاء و تقدیس و تطهیر مشروطیت و مجلس و عوامل وابسته به رژیم مشروطه گردید.

اعلام عزل محمدعلی شاه

مصاحبه مطبوعاتی با مطبوعات و اولین واکنش بر ضد کودتا:

من در برلن، به محض وصول اخبار تلگرافی قیام و کودتای شاه بر ضد مشروطه و توپ بستن مجلس و دستگیری و کلاء و نویسندگان و سران انجمن‌ها و قتل و حشیانه بعضی و شکنجه و آزار بعض دیگر و هتک حرمت علماء و به زنجیر کشیدن ایشان و تحریکات و مداخلات مستقیم و غیر مستقیم روسها در آن واقعه و سکوت حاکی از سازش و رضایت انگلیس‌ها، در برابر آن ستمکاری‌ها، نمایندگان جراید آلمان را به سالن مهمانخانه‌ای که محل اقامت بود دعوت کرده و رسماً اعلام نمودم، که:

«شاه ایران، بر ملت و پارلمان یاغی شده و علیرغم سوگندهای مکرر و وثائق و تعهداتی که در حفظ و حراست قانون اساسی و رعایت حقوق ملت سپرده است، دست به کودتازده و با کمک افسران روسی و پشت گرمی به حمایت دولت تزاری روسیه، مجلس را به توپ بستن و کلاء مردم و ارباب جراید و آزادیخواهان را به زنجیر کشیده و به شکنجه و آزار ایشان پرداخته. جمعی نفوس بی‌گناه را برخلاف قانون و بدون محاکمه و توجه اتهام و اثبات تقصیر بدار مجازات آویخته است... با ارتکاب اعمال جانپناه و خائنانه مذکور، صلاحیت بقاء بر تخت سلطنت از شاه ایران سلب گردیده و محمد علی شاه، در حقیقت فردی یاغی و جنایتکار است و دیگر پادشاه قانونی ایران نیست، بلکه عامل اجرای

○ در حضور افرادی که گوشت و پوستشان از رشوه و پیشکش و تقدیمی پرورش یافته، پدر در پدر غلام بچه و مستوفی و مستوفی زاده و منشی و محرر شاه و صدراعظم و خود از ایادی و نوکران دست اول استبداد و شاه خود کامه بودند و ظلم و تعدی بحدود و حقوق مردم بوسیله ایشان و بانوک قلم آنان صورت گرفته و تا روز قبل از تشکیل مجلس اول غلام باشی و محرر شاه حاضر و سابق بوده‌اند، نباید آن مطالب را اظهار می‌کردم و گول تغییر لباس ایشان را می‌خوردم.

کردند، محرومیت کشیدند، کشته دادند، زیان دیدند، مهاجرت کردند، به تحصن سفارت رفتند، ساکت ماندند و در برابر یکی دو هزار قزاق پابرهنه و گرسنه و فرمانده روسی ایشان که خاک کعبه آمال ملت را توبره کرده بودند، بی تفاوت مانده و قیافه تماشاچی بخود گرفتند. سکوت و عدم اعتناء مردم پایتخت در برابر کودتای و حشیانه شاه مستبد، از روی ترس و وحشت نبود، بلکه حقیقت اینست که «مردم ایران» بالخصوص ساکنین طهران از مجلس و آزادیخواه نمایان سرخورده بودند و آنچه می‌خواستند در وجود چنان مشروطیتی نمی‌دیدند.

قیام محمدعلیشاه بر ضد مجلس و مشروطه، نه تنها به رژیم مشروطیت و نظام تازه حیات ابدی بخشید، بلکه کسانی را که بدست قزاقان تحت فرمان شاپشال و لیباخوف و فرانشان شاهی به دار آویخته شدند، حیات ابدی ارزانی داشت و به آنان که در باغشاه حبس و زنجیر و شکنجه شدند یا مورد تعقیب قرار گرفتند و حتی کسانی که با توسل به سفارتخانه‌ها یا به وساطت مأمورین سیاسی خارجی جان سالم بدر بردند، فرصت زندگی با آبرو داد. در صورتیکه اگر واقعه توپ بستن مجلس رخ نمیداد، هیچ معلوم نبود در قیام و انقلاب عمومی مردم که از دست تعدی و فرط سیاهکاری صدرنشینان و زبان‌آوران مجلس و انجمن‌سازان و جریده‌نگاران و ارادل و اوپاش دنباله‌رو ایشان، بجان آمده بودند، چه سرنوشتی در انتظار آنان بود، اما مسلم است که

نقشه‌های بیگانه در ایران است.

من، بنام مردم ستمدیده و آزار کشیده ایران، از نویسندگان و ارباب مطبوعات ملل متمدن و آزادیخواه اروپا، استمداد نموده، تقاضا می‌کنم توجه مردم آزاد و بشر دوست اروپا و دنیا را به اوضاع و احوال ایران جلب نمایند و از دولت‌های متبوعه خود بخواهند که به‌عنوان هم‌مردی با ملت ستمدیده ایران و حمایت از حقوق تضییع شده این ملت، از شناسائی رژیم استبدادی فعلی و پادشاه یاغی ایران خودداری نمایند».

علاوه از این اظهارات «ارتیکلی» در روزنامه «تاغبلات» برلن نشر دادم که مفاد آن همان اظهاراتی بود که به مخبرین جراید نموده بودم و عین ارتیکل روزنامه تاغبلات فوراً در اغلب جرائد آلمان و فرانسه و انگلیس و سایر ممالک اروپا به طبع رسید.

ملاقات با فرستاده محمد علی شاه و دعوت به ایران:

مقارن همان اوقات، علاء‌الملک را محمد علی شاه برای بعضی مأموریتها به فرنگ فرستاده بود که از جمله به قول خودش مأموریت داشت رفع سوء تفاهم!! از جراید بکند (یعنی به وسائل مقتضی!! آنها را ساکت نماید)!

علاء‌الملک، روزی به ملاقاتم آمد و گفت: شاه مرا مأمور ساخته که از تو استمالت نموده و روانه طهران کنم و فرموده‌اند که شغل بسیار مهم برایت در نظر گرفته‌ام. باید

بیائی و دست به من بدهی، این ملت و مملکت را سرپرستی و اداره کنیم، هر گونه تأمین هم بخواهی میدهم و به آنچه بگوئی عمل می‌کنم.

جواب گفتم: آنروز که هیچکس این پادشاه را به نفاق و عهدشکنی نشناخته بود، من امین‌السلطان مرحوم را از بابت اینکه گول این قبیل مواعید و در باغ سبز نشان دادن او را خورده است سرزنش و ملامت کردم، حالا که محمد علی شاه مجسمه و نمونه نقض عهد و خلف وعده است، چگونه ممکن است گول مواعید او را بخورم؟ بعلاوه. محمد علی شاه، چند بار سوگند و فاداری و حمایت از اساس مشروطه و قانون اساسی خورده و به توسط خود من قرآن مهر کرده و تعهدات خود را پشت قرآن نوشت و علاوه از سوگندی که در حضور تمام و کلاء یاد نموده و قرآن مهر کرده‌ای که به مجلس فرستاده، تعهدنامه دیگری در شش ماده نوشته و بوسیله من به مجلس سپرده است، اما با وجود تمام آن مواعید و موثیق، مجلس را به توپ بست و خاک آنرا توبره کرد و آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان را به دار آویخت و قلاوه و زنجیر بر علماء و پیشوایان ملی نهاد و دشمنان خویش را داغ و درفش کرد و من نیز به ملاحظه آنکه شاه بر ضد رژیم قانونی قیام و سوگندهائی که یاد کرده و قانون اساسی که خود امضاء نموده زیر پا گذارده است در حضور ارباب جراید فرنگ او را یاغی و معزول از سلطنت اعلام کرده‌ام، حال به فرض آنکه شاه، در پیغامات و مواعیدی که توسط شما داده صادق باشد، چگونه ممکن است من بتوانم با او همکاری نموده؟ و سوگندی را که در وفاداری به اساس مشروطیت و قانون اساسی یاد کرده‌ام زیر پا بگذارم؟؟